



سرشناسه: اینفانته، ادواردو، Infante, Eduardo. عنوان و پدیدآور: فلسفه در خیابان: چالش‌های فلسفی زندگی روزمره/ادواردو اینفانته. ترجمه مجالدین م. ارسنجانى . شابک: ۳-۶-۷۶۶۸-۶۳۲-۹۷۸. وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا . مشخصات ناشر: تهران، نشر لگا، ۱۴۰۰. یادداشت: عنوان اصلی؛ *Filosofía en la calle* . موضوع: فلسفه- به زبان ساده . موضوع: زندگی . شناسه افزوده: محمودی ارسنجانى، سید مجالدین - مترجم . رده‌بندی کنگره: B99 . رده‌بندی دیویی: ۱۰۰. شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۴۳۸۴۲



□ معنای زندگی

فَلَسَفَه دَر خِیَابَانُ

چالش‌های فلسفی
زندگی روزمره

ادواردو اینفانته

مجدالدین م. ارسنجانی

(برگردان به فارسی از زبان اسپانیایی)

فلسفه در خیابان ■

چالش‌های فلسفی زندگی روزمره

نوشته ادواردو اینفانته . ترجمه مجالدین م. ارسنجانی (برگردان به فارسی از زبان اسپانیایی)

نمونه خوان: زهرا علی بابایی . طراح جلد: سامان نیک‌پور

چاپ سوم . تابستان ۱۴۰۲ . ۷۰۰ نسخه . تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج، ساختمان ۴۰۰، طبقه ۲، واحد ۵، نشر لگا . تلفن تماس: ۹۹ ۶۵ ۹۶ ۶۶ (۰۲۱) . «کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است» . آدرس

سایت و فروشگاه آنلاین نشر لگا: www.legapress.ir . اینستاگرام نشر لگا: lega.press

«هرگاه کسی بپرسد فلسفه به چه دردی می خورد، باید پرخاشگرانه به آن پاسخ بدهیم، چون پرسشی طعن آمیز و نیش دار است. فلسفه نه به درد دولت می خورد و نه به کار کلیسا می آید؛ هر دو مشغولیات دیگری دارند. به درد هیچ قدرت حاکمی نمی خورد. فلسفه به درد اندوه افزایی می خورد. فلسفه ای که اندوهی نیفزاید و با کسی مخالفت نکند، فلسفه نیست. به درد بیزارشدن از حماقت می خورد و از حماقت چیزی شرم آور می سازد. [...] نهایتاً از اندیشه، چیزی تهاجمی، فعال و مثبت می سازد. آدمیان آزاده می سازد، یا به دیگر بیان، آدمیانی که اهداف فرهنگ و منافع کشور را با اخلاق و دین خلط نمی کنند. [...] حماقت و فرومایگی هراندازه هم بزرگ باشد، بزرگ تر خواهد بود اگر اندکی فلسفه در کار نباشد. فلسفه در هر دوره ای، راهشان را می بندد تا آن گونه که می خواهند نتوانند از حد بگذرانند، آن ها را رها نمی کند تا آن گونه که سودای آن را دارند، کاملاً احمق و پست باشند؛ هرچند فقط محدود به گفته هایشان باشد.»

- نیچه و فلسفه، ژیل دُلوز

برای مادرم

و خواهرم ...

- مجدالدین م. ارسنجانی

فهرست مطالب

- ۹ یادداشت مترجم
- ۱۱ راهنمای خواندن این کتاب.....
- ۱۳ پیش‌گفتار: دختری که از پنجره از غار گریخت
- ۱۷ آیا باید همه چیز را به شریک زندگی‌ات بگویی؟
- 27 آیا همیشه باید از اولیای امور پیروی کرد؟
- ۳۳ آیا اهمیتی دارد که شریک زندگی‌ات در تلفن همراهت فصولی کند؟
- ۳۹ چرا قلدری وجود دارد؟
- ۴۹ آیا اگر بتوانی در امتحان تقلب کنی و نکتی، خنگ هستی؟.....
- ۵۷ آیا خودکشی می‌تواند چاره‌ بعضی از مشکلات تو باشد؟
- ۶۵ آیا دعا کردن فایده‌ای دارد؟
- ۷۵ آیا مواد مخدر بد هستند؟
- ۸۱ کدام بهتر است: نامتعارف بودن یا عادی بودن؟
- ۹۱ آیا می‌توانی از کس دیگری بخواهی به جای تو انتخاب کند؟
- ۱۰۱ آیا فکر کرده‌ای چه خواهی کرد اگر در رشته‌ای که می‌خواهی قبول نشوی؟
- ۱۱۱ چرا در کتاب‌های درسی‌ات چیزی از زنان مهاجر نوشته نشده است؟
- ۱۱۷ چگونه شکستی عاطفی را پشت سر بگذاریم؟
- ۱۲۷ چطور با مرگ عزیزی مواجه شویم؟
- ۱۳۳ چرا از مرگ می‌ترسیم؟
- ۱۴۱ برای شاد بودن چقدر احتیاج به خرید کردن داری؟
- ۱۴۹ چرا بعضی از مردم شاد نیستند؟ آیا ممکن است تو هم یکی از آن‌ها بشوی؟ ..
- ۱۶۱ آیا می‌شود به ویکی‌پدیا اعتماد کرد؟

آیا در انتخابات بعدی رأی خواهی داد؟ ۱۷۳

آیا مردها باید فمینیست باشند؟ ۱۸۵

از کجا بفهمی عاشق شده‌ای یا نه؟ ۱۹۵

آیا دزدی کردن بد است؟ ۲۰۳

آیا گفتن «من هم همین طور» با گفتن «دوستت دارم» یکی است؟ ۲۰۹

آیا اگر ناخواسته آبستن شوی، سقط جنین خواهی کرد؟ ۲۱۷

آیا مراسم اهدای جوایز مسابقهٔ عملیات پیروزی هنر است؟ ۲۲۵

آیا منصفانه است که هم کلاس مبتلا به سندرم آسپرگر مهلت بیشتری

برای امتحان دادن داشته باشد؟ ۲۳۳

آیا باید گیاه خوار شوی؟ ۲۴۱

آیا در مغز فرزندت کنترل والدین خواهی گذاشت؟ ۲۴۹

هنر همیشه برحق بودن ۲۵۷

پی‌گفتار: زندگی بیرون غار ۲۸۱

پیشنهادی برای یک سینه‌کلوب ۲۸۳

یادداشت مترجم

ادواردو اینفانته معلم فلسفه است و مانند تمام معلمان خوب، فهمیده است که درس فلسفه دادن، تنها بازگویی تاریخ اندیشه‌های فلسفی نیست؛ بلکه شامل پیوند دادن پرسش‌های زندگی روزمره با اندیشه متفکران بزرگ تاریخ بشر نیز می‌شود. فلسفه در مقام قیاس مانند علوم تغذیه است. لازم نیست همگان متخصص تغذیه باشند، اما از آنجا که همه غذا می‌خورند، باید تصویری دقیق و روشن از خوراکی‌ها و سود و زیان آن‌ها داشته باشند. در مقام قیاس، پرسش‌های زندگی روزمره، مانند گرسنگی فکر هستند و ناگزیر باید به فکر سیرکردن آن بود. همان طور که انسان ناآگاه از علوم تغذیه به خوردن غذای ناسالم و بد رو می‌آورد، انسان ناآگاه از روش درست اندیشیدن و میراث اندیشه بشری نیز نخواهد توانست پاسخی درخور برای پرسش‌های خود پیدا کند. البته همان طور که در فصلی از کتاب آمده است، کسی به جز خود ما نمی‌تواند به جای ما تصمیم بگیرد و مسئولیت تصمیم نهایی همیشه بر دوش خودمان است.

این کتاب نمی‌کوشد فلسفه را ساده کند و یا در حد پرسش‌هایی خاص فرو بکاهد. ادواردو اینفانته نشان می‌دهد که می‌توان پرسش‌های زندگی روزمره را به صورت پرسش‌هایی فلسفی بازتنظیم کرد. پاسخ «آیا اهمیتی دارد که شریک زندگی‌ات در تلفن همراهت فضولی کند؟» در فلسفه آزادی نهفته است؛ پاسخ «آیا اگر بتوانی در امتحانی تقلب کنی و نکتی، خنگ هستی؟» را فلسفه اخلاق می‌دهد و پاسخ «آیا گفتن «من هم همین طور» با گفتن «دوستت دارم» یکی است؟» در فلسفه زیان نهفته است. فلسفه برای بعضی از پرسش‌ها مانند «چرا از مرگ می‌ترسیم؟» یا «آیا دعاکردن فایده‌ای هم دارد؟» پاسخ‌هایی دارد، هرچند پاسخ‌هایی غیرفلسفی - که به معنای کم‌ارزش بودن آن‌ها نیست - نیز به این پرسش‌ها وجود دارند. فلسفه برای پرسش‌هایی مانند «چطور با مرگ عزیزی مواجه شویم؟» یا «آیا باید گیاه‌خوار شوی؟» پاسخ‌هایی دارد که مهارت‌های زندگی ما را افزایش می‌دهند. پاسخ فلسفی به پرسش‌هایی مانند «آیا مردها باید فمینیست باشند؟» و «آیا دزدی کردن بد است؟»، نشان می‌دهد که مسائل زندگی روزمره پیچیده‌تر از آن هستند که بتوان با تعصب و تنگ‌نظری به آن‌ها پاسخ داد.


این کتاب پرسش‌های زندگی روزمره را از فیلسوفان بزرگ می‌پرسد. به تو می‌گوید که اگر برای نمونه، از اپیکور بپرسی «آیا موادمخدر بد هستند؟»، او چگونه پاسخ خواهد؛ اگر از دکارت بپرسی که «آیا می‌شود به ویکی‌پدیا اعتماد کرد؟» پاسخ او چیست. کتاب خواننده را مخاطب قرار می‌دهد و او را به مباحثه‌ای فلسفی با فیلسوفان بزرگ دعوت می‌کند. چنان‌که گفته‌اند، حقیقت فرزند گفتگوست. این کتاب نیز تو را ترغیب می‌کند تا گفتگو کنی، اما گفتگو کردن نیازمند گوش شنیدن، فهم سخن و توانایی دفاع از اندیشه‌ها است. این کتاب قدمی برای دست‌یافتن به این توانایی‌ها است.

فلسفه میراث اندیشه بشری است و اندیشه هرگز جدا از روزگار و احوال کسی که می‌اندیشد نیست. کتاب پیوند طبیعی میان شخصیت، روزگار و احوال فیلسوفان را خوب نشان می‌دهد. در این دیدگاه، فلسفه هرگز دانشی انتزاعی و جدا از زندگی نیست. اخلاق ارسطویی و پرهیز او از افراط و تفریط، ریشه در زندگی و خاستگاه اجتماعی او دارد. این روزگار است که ماکیاولی را چنین پرورده است. سیمون دو بواریاکاری و جفای پدرسالاری را با چشم خود دیده است. دوران پرتلاطم ابطال نظریه‌های علمی کهن، دکارت را به سوی علم یقینی کشانده است. گرمشی زخم خورده بی‌اعتنایی مردم به سیاست است و افلاطون برای رأی عوام ارزشی قائل نیست، چون دیده است که با استادش چه کرده‌اند. در سراسر کتاب بر این پیوند ناگسستگی میان زندگی متفکران و اندیشه آنان تأکید شده است؛ بنابراین، همان گونه که روش زندگی و روزگار آدمیان یکسان نیست، فلسفیدن ایشان نیز گوناگون است. فلسفه نیز مانند هر دستاورد بشری دیگر، رشد می‌کند. مثلاً آنچه در نظر اگوست کنت پیشرفت و رهایی به نظر می‌رسید، امروزه شاید ساده‌اندیشی‌ای خوش‌بینانه باشد.

کتاب مملو از ارجاع به فیلم‌ها و مجموعه‌های تلویزیونی است. انسان بیش از آنچه به دانش نیاز داشته باشد، به داستان نیاز دارد. دانش و معرفت را نیز از طریق داستان‌ها به نسل‌های دیگر منتقل می‌کند. بیهوده نیست که کتاب‌های مقدس پر از داستان‌اند. سینما و تلویزیون، شیوه‌های مسلط داستان‌گویی روزگار ما هستند. اندیشه بشری در این داستان‌ها بازتاب یافته است. آنچه از معرفت فلسفی در جان یک نسل رسوب کرده است، خود را در داستان‌هایی که آن نسل می‌سازد، باز می‌نماید.

این کتاب از توضیح و به‌کاربردن اصطلاحات فلسفی باکی ندارد، اما از پُرکردن صفحات از مفردات مغلق که نیازمند توضیح مفصل‌اند می‌پرهیزد تا بر رابطه طبیعی بین اندیشه فلسفی و زندگی تأکید کند. برخی از واژه‌هایی را که گمان داشتیم ممکن است نیازمند توضیح باشند، در پانویس شرح مختصری داده‌ام. کتاب به زبان اسپانیایی است و اصلاً برای مخاطب اسپانیایی نوشته شده است؛ از این رو، در جای‌جای کتاب ارجاعاتی به فرهنگ اسپانیایی هست که در پانویس توضیح آن آمده است. سعی شده است تا اصطلاحات فلسفی، اسامی کتاب‌ها و فیلم‌ها و نام‌های اشخاص به صورتی آورده شود که در فارسی مشهور است و سابقه دارد؛ در بعضی از مواقع که ترجمه واژه‌ای نیاز به توضیح داشته یا با آنچه مشهور است متفاوت است، در پانویس به آن اشاره رفته است. از خواهر عزیزم باران، کمال تشکر را دارم که در پاکیزه‌کردن نثر متن به من کمک فراوان کردند. از آرمیتا رحیمی صابر نیز سپاسگزارم که در فهم برخی مشکلات متن و ارجاع‌ها به فرهنگ اسپانیایی مرا یاری کرد. از نشر لگا نیز ممنونم که همت نمودند تا کتابی را منتشر کنند که می‌تواند در اندیشیدن و گرفتن تصمیم‌های معقول به جوانان کمک کند.

در پایان از مادرم سپاسگزاری می‌کنم و از پدر یاد می‌کنم که هرچه دارم از ایشان است.

A stylized owl logo in shades of gray, with large white eyes and a white beak, centered on the page.

راهنمای خواندن این کتاب

در دستانتان کتابی برای اندیشه‌ورزی دارید.

فلسفه دو هزاره پیش در میدان‌های شهرهای یونان، به مثابه اندیشه‌ورزی آغاز شد. این کتاب بر آن است که این روش فلسفیدن را احیا کند و میدانی عمومی و مجازی، شبیه به آنچه یونانیان داشتند، بسازد و از این طریق باب گفتگو را درباره برخی از پرسش‌هایی بگشاید که شهروندان روزگار ما مطرح کرده‌اند. هر فصلی پرسشی را مطرح و پاسخ‌هایی را پیشنهاد می‌کند. این‌ها، پاسخ‌های فلسفه برای مشکلاتی است که زندگی پیش روی همه ما نهاده است. هیچ‌گاه برای هیچ‌کدام از پرسش‌ها تنها یک پاسخ آورده نشده است. این کتاب، کتاب ریاضیات نیست، کتاب فلسفه است و باید به کار اندیشه‌ورزی تو بیاید. برای آنکه به مباحثه مشتاق شوی، پاسخ‌های مخالف را هم خواهی یافت، تا خودت طرف یکی را بگیری و خودت داوری کنی که کدام یک از پاسخ‌ها ارزشمندتر است.

مهم نیست چند سال داری؛ اگر دوست داری اندیشه‌ورزی کنی، به فلسفیدن دعوت شده‌ای؛ همان طور که فیلسوف یونانی اپیکور به ما آموخته است، همه باید بفلسفند، چه پیر باشند و چه جوان، زیرا هرگز برای حفظ سلامت روح، بیش از حد دیر یا زود نیست.



پیش‌گفتار: دختری که از پنجره از غار گریخت

فلسفه تنها رشته‌ای درسی نیست، بلکه هنر زندگی کردن است، طریق پارسایی ست برای رسیدن به سعادت در روزگاران آشفته.

کارلوس گارسیا گوال
فلسفه هلنی

حدود بیست سال پیش، در حال توضیح دادن مابعدالطبیعهٔ ارسطو به گروهی از دانش‌آموزان سال دوم پیش‌دانشگاهی بودم. کتاب‌هایشان را روی میز تحریر باز کرده بودند و از آنچه من بر تخته سیاه می‌نوشتم، در دفترچه‌هایشان یادداشت برمی‌داشتند. دختری تهِ کلاس، کنار پنجره‌ای که رو به خیابان داشت، نشسته بود. کتاب را باز نکرده بود. حواسش به بیرون پرت بود. گچ را روی میز رها کردم و به طرفش رفتم. از او به کنایه پرسیدم:

- آن طرف پنجره چه چیز دیدنی هست؟ گمان می‌کنم که از امتحان هفتهٔ آینده مهم‌تر باشد.

پاسخ دختر چنین بود:

- زندگی.

تنها یک کلمه بود، اما بر من مانند بمب ناپالمی فرو افتاد که همه چیز را بر سر راهش ویران می‌کند. این یک

کلمه به من نشان داد که من، بدون آنکه متوجه باشم، کلاس را به غار تبدیل کرده‌ام. افلاطون تمثیل مشهوری دارد که در آن افرادی در یک غار زندانی هستند، از آغاز تولد در آنجا در زنجیرند و زندگی را در حالی که به اجبار به دیوار غار خیره هستند می‌گذرانند. در غار، افراد دیگری مأمور انداختن سایه‌های اشیا بر دیوارند. این سایه‌ها یگانه واقعی هستند که زندانیان می‌شناسند و هرگز جهان واقعی به آن‌ها نشان داده نشده است. یکی از آن‌ها آزاد می‌شود و این امکان را می‌یابد که از غار خارج شود و واقعیت را بشناسد. این انسان آزاد درمی‌یابد که غار فریبی بزرگ است و هرآنچه در آنجا آموخته ربطی به زندگی ندارد؛ او فیلسوفی است که به‌رغم آنکه گریخته، می‌داند که مأموریت او بازگشتن به اعماق غار و رهایی‌دادن یارانش است.

در کلاس خودم تأمل کردم: تخته‌سیاهی پر از کلمه‌های عجیب و غریب که مانند سایه‌ها روی دیوار غار به نظر می‌رسیدند. دانش‌آموزان زندانیان بودند، زنجیرشده به میز تحریر و مجبور به نگاه کردن مدام به تخته‌ای که من ماه‌ها صرف نوشتن چیزهایی بر روی آن کرده بودم که شاید اندکی، بلکه هیچ ربطی به زندگی آن‌ها نداشت.

فیلسوف آمریکایی مایکل سنِدل، هنگام دریافت جایزه علوم اجتماعی شاهدخت آستوریاس^۱، برای ما داستان رزینالدو را تعریف کرد. جوانی که در یکی از زاغه‌های ریودوژانیرو به دنیا آمد و از طریق جمع‌کردن اشیای قیمتی از سطل‌های زباله محله‌های فقیر، روزگار می‌گذراند. روزی کتابی پاره پیدا کرد و هرچند بی‌سواد بود، خود را مقید کرد تا آن را بفهمد. صاحب خانه‌ای که کنار سطل زباله بود او را دید و از او پرسید که دارد چه می‌کند. کتاب پاره، بخشی از مکالمه افلاطون را درباره دادگاه سقراط در خود داشت. صاحب آن منزل که استاد بازنشسته فلسفه بود به رزینالدو خواندن و فلسفیدن آموخت. رزینالدو شیفته شخصیت سقراط شد و امروز پیش‌آهنگ مباحثات فلسفی در زاغه است.

من هم با همین متن شیفته فلسفه شدم: سقراط همیشه در انسانیت، فلسفه و معلمی مرجع من بوده است. فلسفه در میدان‌های شهرهای یونان زاده شد، نه در کلاس‌های درس. سقراط به ما نشان داد که جای فلسفیدن و مباحثه کردن درباره راستی (عدالت) و ناراستی، حقیقت یا خوشبختی، در میدان عمومی است. همان طوره که سنِدل به ما یادآوری می‌کند: «فلسفه تنها متعلق به کلاس درس نیست، بلکه از آن میدان عمومی نیز هست، جایی که شهروندان درباره منافع مشترک مناظره می‌کنند.»

شوربخانه، وقتی شروع به درس دادن کردم، این معنای عملی فلسفه را از یاد بردم. ما معلم‌ها در معرض خطر تبدیل کردن کلاس‌هایمان به غار هستیم، فارغ از مشکلات و تشویش‌های شاگردانمان. به نظر می‌رسد

۱. Premios Princesa de Asturias، مجموعه‌ای از جوایز است که در هشت رشته مختلف، هر ساله در اسپانیا، اعطا می‌شود - م.

بعضی از متون فلسفی برای حوصله‌سربردن طراحی شده‌اند، گویی غرض اصلی آن بوده که دانش‌آموزان از اندیشیدن دوری کنند. برخی از آن‌ها تنها به درد ساختن جوانانی می‌خورند که می‌توانند صفحات کتابی را پر از اصطلاحات فلسفی به‌خاطر بسپارند، تا بعد آن‌ها را روی برگه امتحانی بالا بیاورند و روز بعد به کلی از خاطر ببرند؛ اما در تربیت جوانانی ناکارآمد است که بتوانند همواره واقعیتی را که می‌بینند به پرسش بگیرند و از آن انتقاد کنند. بعضی کتاب‌های فلسفی تقریباً این احساس را منتقل می‌کنند که عمداً به زبانی تاریک و رمزآلود نوشته شده‌اند تا پیام مهمی که در خود نهفته دارند از مردم عادی مخفی بماند. برنامه درسی رسمی، بعضی از موضوعات را برمی‌گزیند و بعضی دیگر را پنهان می‌گذارد: ظرفه آنکه مطالب و مؤلفانی که به کلاس درس راه ندارند معمولاً براندازان و خطرآفرینان‌اند.

خواندن برنامه رسمی درسی، این اندیشه را القا می‌کند که فلسفه تنها روی مشکلات مابعدالطبیعه متمرکز شده، فهم آن دشوار و فارغ از دغدغه‌های روزمره بیشتر مردم است. پس، این اندیشه غریب نمی‌نماید که فلسفه، رشته‌ای تحصیلی منحصر به طبقه اشراف ذکور غربی‌ست که آن قدر بیکار هستند که درباره مطالبی بحث کنند که هیچ‌کس علاقه‌ای به آن‌ها ندارد. اما زمانی بوده که فلسفه در پی کشیدن مواز ماست نبوده، بلکه به روشنی و وضوح با همه‌کس درباره مشکلات روزمره و فوری سخن می‌گفته است.

استاد سقراط در خیابان و با همشهریانش فلسفه‌ورزی می‌کرده است. فیلسوف فرانسوی میشل اوففری به ما یادآوری می‌کند که در آن زمان، فلسفه امری مردمی بوده و فهم مردم از آن هنر اندیشیدن زندگی و زیستن اندیشه بوده است. با همین ذهنیت، فیلسوف آمریکایی مارتا نوسباوم، می‌گوید که یونانیان و رومیان باستان فلسفه را چنان راهی برای روبه‌رو شدن با دشواری‌های بزرگ زندگی بشر ادراک می‌کردند. فلسفه‌ورزی آنان نه یک فنِ روشنفکرانه نخبه‌گرا، بلکه هنری متعهد بوده که غایت آن مبارزه با غم است. این فیلسوفان به پرسش‌های روزمره و فوری بشر توجه داشتند: هراس از مرگ، عشق و جنسیت، خشم و پرخاشگری. اما در نقطه‌ای از تاریخ، فلسفه از مردم ربوده و در کتابخانه‌ها و اتاق‌های مطالعه اهل فن و «خبرگان» زندانی شد. آن را به زبان لاتینی می‌نوشتند که تنها خودشان می‌توانستند بخوانند و تفسیر کنند. با گذر زمان، این زبان با مجموعه‌ای از لغات فنی و مفردات غریب جایگزین شد که تنها آموختگان می‌توانستند بفهمند. این چنین بود که فلسفه به واحدی در مقطع پیش‌دانشگاهی بدل شد و معلم‌ها یکی بعد از دیگری، به بحث درباره متن‌های نامفهومی پرداختند که دانش‌آموزان باید به‌اجبار بخوانند، اگرچه هیچ‌کس خوب نمی‌داند به چه دردی می‌خورند.

فردای روزی که آن یک کلمه در کلاس درس طنین‌انداز شد، کتاب‌های درسی را بستیم، تخته‌سیاه را پاک کردیم، به خیابان رفتیم و کلاس را در یک پارک ادامه دادیم. از دانش‌آموزان درباره مشکلاتی پرسیدم که

حقیقتاً آن‌ها را ناراحت می‌کند. پاسخ‌هایشان چه بود؟ عشق، مرگ، ترس از شکست، بی‌عدالتی، گذر زمان، دروغ، رابطه جنسی، خدا، سعادت، مواد مخدر، سیاست، نرشیفتگی^۱، خشونت و غیره. مشغول جستجو و برگزیدن فیلسوفانی شدیم که پاسخی برای مشکلات آن‌ها داشتند و با هم درباره‌ی ایشان گفتگو کردیم. فلسفیدن در خیابان به همه‌ی ما ثابت کرد که این رشته حیرت‌آور، همیشه سودای دگرگونی ما را دارد و مشکلاتی که این کتاب به آن‌ها می‌پردازد، همان مشکلات هستند.

از بعد از آن کلاس در پارک، همیشه، در شروع هر دوره جدید، دختری را که از پنجره از غار گریخت به یاد می‌آورم و به احترام او، پنجره‌های کلاس را برای تأمل در جهان واقعی باز می‌کنم. یکی از شبکه‌هایی که از چند وقت پیش از آن استفاده می‌کنم توییتر است. شبکه‌های اجتماعی میدان‌های عمومی تازه‌ای هستند که با آن‌ها می‌توان فلسفه را به خیابان برد، به منظور گفتگو با هم و احیای بُعد عملی‌ای که این رشته نباید هرگز از دست بدهد. در دهه شصت میلادی، عکاسی، عکسی از فیلسوف فرانسوی میشل فوکو گرفت که با بلندگویی در دست، مقابل کارخانه زنو، با کارگرانی فلسفه می‌ورزید که به سبب مرگ همکارشان، پیر اورنه، که هنگام پخش اعلامیه به قتل رسیده بود، در اعتصاب بودند. فوکو به ما نشان داد که فلسفه باید در فضاهای نوظهور نیز حاضر باشد. امروز، تلفن‌های همراه ما می‌توانند به بلندگویی بدل شوند که سال ۱۹۷۲ فلسفه را از پنجره کلاس‌های دانشگاه پاریس به خیابان برد. این کتاب پنجره‌ای است برای خروجی نو به خیابان برای فلسفیدن. این کتاب برای دختری که روزی مرا از غار نجات داد نوشته شده و برای تمام کسانی که آرزو دارند زندگی را بیندیشند و اندیشه خود را زندگی کنند.

۱. این واژه برای ترجمه machismo در زبان اسپانیایی ساخته شده که تا آنجا که من می‌دانم سابقه ندارد. معادل این واژه در انگلیسی male chauvinism است. این واژه به ابراز و نمایش تهاجمی ویژگی‌های نرینه، اغراق در مردانگی و احساس غرور شدید مردانه دلالت دارد. ترجمه کردن آن به پدرسالاری بی‌دقتی است. در این کتاب از این واژه در فصول مختلف استفاده شده و همه جا، از همین ترجمه استفاده شده است - م.